

## درس دویست پنجاهم

### بیان اقوال در باب علت ترجیح أحد الطرفين در یک امر (۵)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فَعَبَّرَ الرَّجُلُ عَنْ هَذَا الْمَعْنَى بِأَنَّ الْعَالَمَ اتَّفَقَ أَيْ هُوَ وَاقِعٌ بِالْعَرَضِ نَظِيرُ الْجِهَاتِ الَّتِي ضَمَّتْ إِلَى الْمَعْلُولِ الْأَوَّلِ الْبَسِيطِ عِنْدَهُمْ وَصَحَّ بِهَا صَدُورُ الْكَثِيرِ عَنْهُ إِذْ لَا رَيْبَ لِأَحَدٍ أَنَّ الصَّادِرَ عَنِ الْوَاجِبِ بِالذَّاتِ عَلَى رَأْيِهِمْ إِحْدَى تِلْكَ الْجِهَاتِ كَوُجُودِ الْمَعْلُولِ وَغَيْرِ ذَلِكَ كَالْمَاهِيَةِ وَالْإِمْكَانِ وَالْوُجُوبِ بِالْغَيْرِ إِنَّمَا صَدَرَ بِالْعَرَضِ بِلَا سَبَبٍ ذَاتِي.

مطلبی را مرحوم آخوند در اینجا تذکر می دهند که به نظر می رسد در این مسئله همان طوری که در ذهنم هست - البته مراجعه نکرده ام - مرحوم حاجی هم در بحث کیفیت حقیقت وجود، مشرب های گوناگونی را بنا بر مشرب ذوق متألهین و بنا بر مشرب اذواق صوفیه یادم هست در آنجا مطرح کردند که البته در بعضی از این مشرب ها گویا یک نوع تسامحاتی به چشم می خورد که بعضی از مقررین هم نسبت به آنها اعتراضاتی داشتند. بحث راجع به کیفیت تعلق جعل به وجود یا به ماهیت بود که مرحوم آخوند، آن جعل را اولاً و بالذات به وجود و ثانیاً و بالعرض و المجاز به ماهیت مرتبط کردند. با این بیان که آنچه که مجعول خارج هست و هستی و وجود شیء یعنی **ما المشیء وجوده** را تشکیل می دهد عبارت از همان چیزی است که در خارج ملموس است البته در طبعیات و در مادیات، ملموس از این نظر عرض می کنم.

اما آنچه که ماهیت نامیده می شود او موجود است به واسطه وجودش. آن موجود است به واسطه وجود آن موجود خارجی. مثل اینکه برای انتساب یک رئیس در یک اداره مهر و امضاء یک اداره را به شخصی می دهند و کسی که مهر دارد و ختم دارد به عنوان رئیس تلقی می شود. حالا این مهر دادن یک امر واقعی و امر خارجی است، ختم است. آن ختم یک امر خارجی است. خود آن شخص، همان خاتم، آن هم یک امر خارجی است و انسان خارجی است. به واسطه وجود این شخص و به واسطه وجود این ختم، مسئله ریاست و حکومت بر یک سازمان و بر یک اداره متولد می شود. این مسئله ریاست امر مجازی می شود؛ یعنی ما ریاستی جدای از این شخص و جدای از این ختم نداریم [که] اسم آن را ریاست بگذاریم. آنچه که در خارج هست زید هست و آن مهر و ختمی که با اوست متنها ریاست از این حالت و ارتباط بین ختم و زید و استقرار زید بر یک هم چنین مکانی متولد می شود. مسئله ماهیات و وجود هم همین طور است.

وجود عبارت از **المجعول الأول بالذات** است؛ آنچه که اراده پروردگار بر تحقق خارجی او تعلق گرفته

است منتها آنچه که در خارج متحقق می شود بدون قید و بدون حد نخواهد بود و اگر بدون قید و بدون حد است دیگر چرا چشم ما آن را محدود و مقید می بیند؟! این کلام و نتیجه و مخ بیانات مرحوم آخوند در اینجاست. ایشان مثالی را در اینجا می زنند و با آن مثال مسئله را قدری تقریب می کنند.

ایشان می فرمایند که در مورد صادر اول و معلول اول صحبت در این است که آن معلول نمی تواند مقید و محدود باشد. چون تقید و محدودیتی که در این صادر اول به وجود می آید از ناحیه ذات است و وقتی که از ناحیه ذات قید آمد پس معلوم می شود که در ناحیه ذات ترکیب هست. نفس وجود و به بساطتش نمی تواند تنزل پیدا کند الا به قیدی. آن معلول اگر بخواهد مقید باشد بناءً علی هذا با فرض تقید در صادر اول لازمه اش این است که آن حدود و قیودی که معلول اول دارد که عبارت از جهاتِ ضعفی آن مقید و محدود است مثل مسئله امکان، مثل مسئله وجود بالغیر، مثل مسئله افتقار و احتیاج، مثل مسئله معلولیت، اینها جهات نقصانی وجود است. چون در ذات باری جهت نقصانی وجود ندارد و ذات باری وجود تام و تمام و صمد است و تمام جهاتی که محدّد و مقید یک وجود است آنها جهات نقصی آن وجود به حساب می آید نه جهات کمالی آن وجود. اگر قرار باشد همان طوری که نفس وجود صادر اول از ناحیه باری باشد و سایر جهات هم از ناحیه باری افاضه بشود بنابراین باید یا قائل به ترکیب ذات باری بشویم در صورتی که ما ذات باری را بسیط و واحد لا بالعدد می دانیم. چون حقیقت وجود، واحد بسیط لا بعدد است و واحد معدود آن واحدی است که بتوان برای او دو و سه ای تصور کرد ولو اینکه در خارج نباشد! شمس اگرچه در خارج فرد هست می توان برای او مانند آن تصویر کرد. چه اشکال دارد یک شمس از مشرق درآید به مغرب برود و هم زمان با آن، یک شمس از مغرب درآید به مشرق برود؟! از کنار هم، هم رد شوند! اشکالی ندارد! خوب حالا نیست اشکال ندارد! یعنی اینکه فرض می شود کرد والا نه اینکه اشکال ندارد. یک وقتی مسئله، مسئله فرض است و یک وقتی مسئله، مسئله امکان وقوعی است. برای او دو و سه هم می شود تصویر کرد چطور اینکه ممکن است سایر کرات با این خصوصیات شمس داشته باشند. این واحد، واحد بالعدد است یعنی این واحد داخل در تحت یک حقیقت نوعیه ای است که مصادیق متعدده لا یتناهی برای آن حقیقت نوعیه قابل تصور است گرچه در خارج، مصادق آن، مصادق واحد باشد اما در مسئله بساطت وجود و وحدانیت وجود این مسئله قابل تعدد نیست و تعددبردار نیست.

چون هرچه را که شما در مقوله وجود فرض کنید اول در بساطت وجود داخل شده است.

### معنای یکتائیت خداوند

بنابراین وجود در دائره خود دیگر دوئی را باقی نمی گذارد تا آن دو مانند و نظیر و زمیل برای این وجود

اول باشد. از اینجاست که ما می‌گوییم: خداوند یکتاست یعنی دو برای او قابل تصور نیست و نظیر برای او اصلاً قابل تصور نیست. نه اینکه در خارج امکان وقوعی ندارد! چطور اینکه اجتماع نقیضین قابل برای تصور نیست. بله، اجتماع نقیضین در ذهن، فقط مفهومی قابل تصور است نه حتی نفس تصور مصداق؛ یعنی ما به عنوان یک مفهوم کلی و مبهم می‌توانیم اجتماع نقیضین را تصور کنیم اما وجود این ماء و عدم این ماء، حتی در ظرف ذهن هم مستحیل است. امکان دارد؟! متها ما از باب ادراک یک مسئله کلی و مبهم این مسئله اجتماع نقیضین را یا تصور عدم مطلق و امثال ذلک را تصور می‌کنیم. در مسئله امتناع ثانی برای وجود هم مسئله فقط از باب تصور ذهنی است اما واقعاً اگر ذهن به نفس وجود و به تمام آن آثار و خصوصیات و حقیقت وجود بخواهد تأمل کند می‌یابد که ثانی برای وجود اصلاً قابل تصور نیست.

**كُلُّ ما فرضته ثانياً للوجود فهو داخلٌ في الوجود أولاً، و الوجود لا يُبقى لنفسه شيئاً حتى يكون هو الثاني بالنسبة إليه.**

این حقیقت، حقیقت وجود است. از آن شما تنازل کنید حتی در نفوس مجرد، حتی در نفوس ملائکه، در آنجا تعدد، نظیر، مثال و زمیل وجود دارد چون آن وجودها همه مقید هستند و همه آنها معلول هستند و آن جهت مقید بودن و معلولیت موجب می‌شود که **فرض ثانی و ثالث** **إلى ما لا نهاية له** برای آن حقیقت نوعیه تصور بشود گرچه آن حقیقت نوعیه حقیقت مشترک و مرکب از جنس و فصل نباشد بلکه همان مرتبه تشکیکی وجود، حقیقت نوعیه آن وجود را تشکیل بدهد به طوری که در جای خودش می‌آید.

روی این اصل اگر قرار بر این باشد که جهات ضعیفی معلول از ناحیه علت افاضه بشود از باب اینکه هرچه که داخل در جنبه و در حیطه و قانون علیت است باید در علت وجود داشته باشد و علت از سنخ معلول باشد بنابراین این جهات نفس که اینها اختلاف ذاتی دارند باید در آن علت وجود داشته باشند و وجودش در آن علت با بساطت منافات پیدا می‌کند و اگر ما بگوییم که نه، این جهات در آن علت وجود ندارد بلکه خود آن علت از نقطه نظر افاضه و از نقطه نظر جعل به جعل مجدد، این جهات را برای آن وجود جعل می‌کند. یک جعل وجود معلول را می‌کند و به یک جعل دیگر امکان او را و به یک جعل دیگر احتیاج او را و مدام یکی یکی جعل می‌کند مثل آن بچه‌ای که در شکم مادر هست اول ابرویش را جعل می‌کند بعداً چشمش را جعل می‌کند بعداً دماغش را جعل می‌کند بعد لب و دهانش را تا اینکه یکی یکی پایین می‌آید تا به جعل‌های دیگر می‌رسد. این جعل‌هایی که در اینجا شده است این جعل‌ها هر کدام عنایت خاصی بوده است - التفات می‌فرمایید؟! - بی جهت نبوده است! روی تک تک اینها [عنایت بوده است که] این ابرو چقدر باشد، این گوش چقدر باشد و هر کدام از اینها عنایت خاصی بوده است.

یادتان می‌آید که رفتیم کنار جبل‌الرحمه آنجا داشتیم دعای چیز می‌خواندیم یک مکاشفه‌ای برای من ایجاد شد خدمت رفقا گفتم. بله - دیگر مکاشفه است دیگر چه می‌شود کرد - حالا آنهایی که نمی‌دانند

## تعلق جعل به وجود در صادر اول

همه اینها مجعول است و اگر قرار بر این باشد که هر کدام از اینها به تنهایی جعل شده باشند این مسئله صدور کثیر از واحد مورد خدشه قرار می گیرد. فلذا فرموده اند بر اینکه در صادر اول جعل به خود وجود تعلق می گیرد یعنی به وجود معلول، جعل تعلق می گیرد که آن وجود معلول وجود بسیط است. از باب سنخیت بین علت و معلول و اما سایر جهات فقری و نقصی مثل افتقار، مثل امکان، مثل وجوب بالغیر، اینها موجود بالعرض هستند یعنی وقتی که یک وجودی به این نحو تحقق پیدا می کند سایر جهات هم همراه با او وجود پیدا می کنند. چه خدا بخواهد چه خدا نخواهد! دیگر دست خدا نیست! خدا بیاید صادر اول را موجود کند و بعد به او بگوید: تو وجوب بالغیر نداری بلکه وجوب بالذات داری! این دست خدا نیست! یا به آن صادر اول بگوید: تو در مرتبه امکان قرار نداری بلکه تو واجب بالذات هستی! معنا ندارد و همین طور سایر جهات. این مطلبی بود که مرحوم آخوند در اینجا این مسئله را فرموده اند.

اما به دنبال این مطلب یک حاشیه ای هم در اینجا نظیر این قضیه مرحوم حکیم نوری دارد. ایشان هم می فرمایند: چه اشکالی دارد که ما وجود عالم را هم وجود بالعرض بدانیم؟! خود مرحوم آخوند قائل به وجود استقلالی برای وجود عالم بودند اما از آن جایی که ماهیت مجعول بالعرض است، آن وجود ماهیت را - وجود للماهیه نه وجود الماهیه - مجعول بالعرض می دانستند؛ یعنی وجودی که بر ماهیت حمل شده است آن وجود، وجود خارجی است. آن ماهیت موجوده به واسطه وجودش وجود بالعرض و بالاتفاق است.

مرحوم حکیم ملاعلی نوری خواسته مطلب را یک قدری بالاتر و در رتبه اعلی از مسئله مرحوم آخوند قرار بدهد؛ ایشان می فرماید: وجود اختصاص به ذات احدیت دارد و بقیه همه مرخص هستند. آن وجودی که مربوط به پروردگار است همان وجودی است که آن وجود، وجود بسیط است و اما آنچه را که ما در خارج می بینیم آنها موجود نیستند، ظلال وجود هستند؛ ﴿كَسْرَابٍ بُقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْ أَنَّ مَاَاءً﴾ پس وجود در واقع برای اوست اینها آثار آن وجود است ظلال آن وجود است و سایه آن وجود است پس حتی وجود خود عالم هم مانند مبنای مرحوم آخوند در ماهیت، آن وجود هم وجود بالمجاز است. چطور بر مبنای مرحوم آخوند آنچه که حقیقت دارد و اصالت دارد وجودات خارجی است، ماهیت این وجودات ماهیت مجازی است و ماهیت حقیقی نیست و اگر ما اطلاق وجود بر این ماهیات بکنیم این اطلاق به واسطه وجود آنهاست اما اگر وجود را از آنها بگیریم دیگر نه دیری می ماند و نه دیاری.

همین مسئله را مرحوم نوری به وجودات عالم و به حقایق عالم اتصاف می فرمایند؛ می فرمایند که آنچه

که تشخیص بردار است و آنچه که حقیقت بر او منطبق است عبارت از وجود حق است و آنچه که ما در خارج مشاهده می‌کنیم و مقید به قید و معنون به عنوان و محدود و محدد به حدود است آن عبارت از ظلال برای آن وجود است و سایه برای آن وجود است. به عبارت دیگر این طور می‌شود مثال بزنم؛ دیده‌اید در بعضی از این سیم‌های برق وقتی که فشارش و ولتاژش بالا می‌رود یک محدوده مغناطیسی در دور این سِلک و در دور این سیم قرار دارد آن محدوده مغناطیسی عبارت از کیفیت انتشار همان ذرات الکتریسته است که بر این جریان سیم، حامل آن ذرات هستند که از آن تعبیر به طیف مغناطیسی برق می‌شود. آن طیف مغناطیسی آثار آن طیفی است که الآن در این سِلک جریان دارد. در واقع آنچه که هست آن طیف نیست بلکه آن طیف برای آن جریان متناوبی که الآن در این سِلک وجود دارد جنبه تبعی دارد و در این خط الآن وجود دارد. آن فرکانسی که الآن در این سِلک وجود دارد آن طیف مغناطیسی به دنبال اوست.

یا اگر بعضی از کرات را در منظومه شمسی مشاهده کرده باشید یک هاله‌ای به دور آن در عکس‌ها می‌بینید مثل اینکه مریخ یک هم‌چنین هاله‌ای دارد یا به دور زحل ظاهراً یک هم‌چنین هاله‌ای هست، این عبارت از تشعشعاتی (۲۵) است که آن تشعشعات از این به وجود می‌آید در آن سطح قرار می‌گیرد و دیگر جلوتر نمی‌رود یک جریان نوری و هاله‌ای را به دور آن گره به وجود می‌آورد. یک چنین مثالی را ما می‌توانیم برای این مسئله بزنیم یعنی به فرمایش مرحوم آخوند ملاعلی نوری آنچه که حقیقت دارد آن هاله به دور این گره نیست آنچه که حقیقت دارد آن چیزی است که درون این گره هست متنها تراوشات این فوتون‌های نوری در درون این گره یا آن جریان مغناطیسی که در آن خط وجود دارد آن تراوشاتش برای ما این صورت استقلالی موجود خارج را به وجود می‌آورد. این فرمایش مرحوم نوری است.

### تقیدات خارجی از آثار امر بسیط

پس روی فرمایش مرحوم نوری وجود اختصاص به ذات پروردگار دارد آنچه که غیر از ذات پروردگار هست آثار آن وجود است نه اینکه اصل وجود است ما به اینها نمی‌توانیم بگوییم: «وجود» چون وجود یک امر بسیطی است و امر بسیط هیچ‌وقت مقید نمی‌شود و این تقیدات خارجی آثار آن امر بسیط است که به این شکل و به این صورت الآن به مقام ابراز و به مقام اظهار رسیده است. پس این هم نظیر همان مبنای آخوند در باب ماهیات است.

نسبت به آنچه که راجع به جهاتی که فرمودند و تنظیری که مرحوم آخوند راجع به آن جهات ذکر کرده‌اند این مسئله را ما فعلاً مسکوت می‌گذاریم. بحث راجع به اینکه صادر اول آیا بسیط است یا مرکب و کیفیت سنخیت بین علت اولی بین معلول اول و اینکه جهاتی که در اینجا ذکر کرده‌اند این جهات چطور موجب

ترکب در ذات خواهد شد در صورتی که تمام اینها منشأ انتزاع در ذات داشته باشند و چطور موجب صدور کثیر از واحد خواهد شد در صورتی که اینها مجعول علی حده باشند؟! این بحث مرحوم نوری را در اینجا مورد مناقشه قرار می دهیم و بحث را تمام می کنیم.

### معنای وجود تبعی

ایشان وجود عالم را اتفاق می داند. ایشان جعل را حتی به وجود هم مرتبط نمی کنند یعنی در باب جعل حتی نظر مرحوم آخوند این است که آنچه که در خارج هست، در خارج هست ولی وجود او وجود تبعی و بالعرض است و وجود استقلالی نیست. یعنی «اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها»<sup>۱</sup> این معنا معنای وجود تبعی است. اگر این نفت را شما قطع کنید آن آتشی که در جلو است آن هم خاموش خواهد شد پس آن نفتی که الآن بر سر این فتیله هست و موجب اشتعال این نار است آن نفت به خاطر مخزن زیرش است. شما آن فتیله را قطع کنید ارتباط بین آن سر فتیله و ته آن در داخل مخزن هست قطع می شود بنابراین جریان نفت قطع می شود پس آن اشتعالی که در آنجا هست به واسطه اصل و حقیقتی است که در آن وجود دارد ولی صحبت در این است که آیا این اشتعال بالأخره هست یا نیست یا این اشتعال هم کشک است؟! یا ما تصور می کنیم؟! درست است که آن اشتعالی که الآن در بالای نفت قرار دارد آن اشتعال منشئ عبارت از آن مخزنی است که الآن این در او قرار دارد و از آنجا نشئت می گیرد و سیراب می شود و از آنجا حیات پیدا می کند ولی بالأخره آن بالا نفت هست و اگر نفت نباشد که اشتعال نیست. آنچه که در این عالم محقق هست و در خارج هست یا باید بگویید: دروغ است یا باید بگویید: راست است! غیر از این دو تا که ما نداریم. ماهیت که امر اعتباری است؛ اگر وجودش هم عبارت از اتفاق بالمجاز باشد پس اصلاً آن وجود از آنچه که در او محقق است به چه تعلق گرفته است؟! پس این جعل به چه تعلق گرفته است؟! ماهیت را که خود آخوند هم می گوید: اعتباری است. شما که اصلاً هیچ! وجود را که آخوند می گوید: وجود، در خارج وجود حقیقی است ولی بالغیر و بالتبع، آن را هم که شما بالاعتبار می بینید پس این جعل به چه تعلق گرفت؟! جعل به ترکب بین دو امر اعتباری تعلق گرفت؟! آن وجود در مقام تشخیص خودش که باقی است و تنزل هم که نکرده است و در بساطت خودش هم که باقی است.

بنابراین باید بگویید که آنچه که در عالم هست اینها وجود ندارند و حقیقت ندارند. این مطلبی را که

---

۱. دیوان اشعار نظیری شیرازی، غزل ۸:

به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را \*\*\* اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها

ایشان می‌فرمایند این مطلب شبیه همان اذواق صوفیه است که آن اذواق صوفیه قائل بر این مطلبی هستند که به آنها هم اشکال وارد شده است و آن این است که حقیقت وجود را [منحصر] در ذات احدیت می‌دانند و آن حقیقت وجود را قابل تنزل برای شأنی از شئون عالم متنازله نمی‌دانند پس بنابراین اگر از آنها سؤال شود که تحقق این عوالم مختلفه و تعینات خارجی به چیست؟! آنها جوابی ندارند که در اینجا بدهند. چون وجود از مرتبه خودش تنازل نکرده است؛ اگر وجود تنازل نکرده است ماهیات هم که آن ماهیات امور عدمی هستند آن ماهیات هم به تبع آنها هیچ جنبه جعلی هم ندارند و وقتی نداشتند پس آنچه که در خارج وجود و تحقق دارد آنچه که شما الآن خودت هم داری می‌گویی، آن کلامی که از شما درمی‌آید، آن مخاطبین شما، اینها همه **اعتبار** **فی اعتبار** **فی اعتبار**! اصلاً هیچ تعین خارجی ندارند!

اینها یک مسئله را با مسئله دیگر خلط کرده‌اند؛ از یک طرف در اینکه وجود اختصاص به ذات پروردگار دارد و حقیقت وجود، همان وجود علی و وجود بسیط است و صرافت دارد در این مسئله خب حالا یا با کشف عرفانی یا مثل مرحوم حکیم نوری با برهان علمی به نظر خودش به این نکته رسیده‌اند. از طرف دیگر آنچه را که در خارج هست به واسطه تقید و به واسطه تعینش نتوانسته‌اند سنخیت او را با آن وجود بالصرافه که لازمه آن بساطت است تطبیق بدهند.

### تعریف حیرت علمی و حیرت شهودی

اینجا دچار یک نوع حیرت علمی شده‌اند. آن از نقطه نظر شهودی دچار حیرت و این از نقطه نظر علمی؛ حیرت شهودی او این است که حق را می‌بیند و غیر را نمی‌بیند، بنابراین در اطلاق وجود بر غیر دچار شبهه و دچار شک می‌شود. حیرت علمی او برای این بزرگان این است که وجود را به صرافت و به بساطت برای مبدأ اعلیٰ و ذات باری اثبات می‌کند و آن تقید و تعین خارجی را با آن صرافت و بساطت وجود در تعارض می‌بینند و اینجاست که قائل به اتفاق و قائل به مجاز و سراب برای وجودات خارجی شده‌اند.

تعابیری که اینها می‌آورند عبارت از عکس، ظل، معلولیت، امثال ذلک و آثار تمام این تعابیر برای رفع این حیرت و برای بیرون آمدن از مخمصه بین دو مبنا و بین دو دریافت است. دریافت اول انحصار وجود با تمام صرافت و بساطتش به مبدأ اول. دریافت دوم تحقق تعین و تقید خارجی است که با آن صرافت در نمی‌آمیزد و باهم نمی‌توانند ملایمت داشته باشند و آشتی کنند.

اینجاست که این وجود را وجود بالعرض می‌دانند اما اگر ما آمدم و گفتیم که بین آن صرافت و بساطت وجود با این تقید و حدود خارجی منافاتی ندارد، بنابراین نظریه در اینجا به نظریه مرحوم آخوند برمی‌گردد و همان طوری که ایشان فرمودند: وجود عالم «**تَقْدِیرٌ جَزٌّ وَ قَیْدٌ خَارِجِیٌّ**» و آن وجود مجعول است و او اصالت دارد

و حقیقت دارد به عنوان اینکه تعیین دارد اما نه اینکه استقلال دارد. بحث در استقلال و عدم استقلال نیست این را همه می گویند: وجودش تبعی است ولی بالأخره هست یا نیست؟! آقا شما هوا که نمی خوری! آب می خوری!

یک بنده خدایی می گفت: این افرادی که به مقام عرفان می رسند و اینها، دیگر تمام زیبایی ها برای آنها یکی است و تمام [بدی ها] یکی است. گفتم که عجب! إن شاء الله هر وقت شما به عرفان رسیدی خبر کن! به جای یک ظرف پُلُو و آبگوشت ما برای شما یک چیز دیگر می آوریم میل بفرمایید! من باب مثال قره قروت می آوریم ببینیم خوشت می آید یا بدت می آید. می گوید: بابا این چیست به ما می دهی! بوی زیبا و صورت زیبا و اینها مسائلی است که برای عالم طبع است و اگر کسی بیهوش باشد و ادراک نداشته باشد دیگر اصلاً برای او زیبایی معنا ندارد چطور اینکه زشتی هم معنا ندارد! رایحه کریه برای او معنا ندارد چطور اینکه رایحه طویه هم معنا ندارد! اما تمام زیبایی و غیر زیبایی در مقام کثرت هست که آنها تحقق دارند و اصلاً وجود آنها وجود کثرتی است، چطور ممکن است شخصی که به آن مرتبه برسد این نسبت به روایح و اینها [بی تفاوت باشد]؟! مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می فرمودند: از این عطر خوشم نمی آید و از آن خوشم می آید! چه دارید می گویند؟! چرت و پرت درمی آورید! می فرمودند: این بد است آن را بیاور! از آن عطر برای ما بیاورید! این چه گلی است چه بوی خوبی دارد! این گل بو ندارد! این غذا این طوری است آن این طوری است! اینها چیزهای طبیعی است! اینها همین عدم دریافت صحیح مواضع و مبانی هر کدام در جای خودش هست.

### پذیرفتن تقیدات خارجی لازمه تقبل صرافت وجود

اگر شما [جناب حکیم نوری] مسئله صرافت وجود و بساطت وجود را قبول دارید لازمه تقبل صرافت، آشتی کردن با تقیدات خارجی است و الاً اگر آشتی نکند شما بین این صرافت و بین قیود خارجی حجاب انداخته اید و دیگر هیچ ربطی بین او و غیر او باقی نخواهد ماند پس آنچه که در خارج هست اعدام هستند نه وجودات! این اشکالی که هست عرض کردم مسئله اش بعد هست الآن نیست.

**نظيرُ الجهات التي صَمَّتْ إِلَى الْمَعْلُولِ الْأَوَّلِ الْبَسِيطِ عِنْدَهُمْ صَحَّ بِهَا صَدُورُ الْكَثِيرِ عَنْهُ.**

مثل جهاتی که ضمیمه شده است به معلول اول بسیط و صادر اول پیش این آقایان و به واسطه این جهات. راجع به مسئله «لَا يَصْدُرُ عَنِ الْوَاحِدِ إِلَّا الْوَاحِدُ» نمی دانم این مطلب قبلاً بحث شد یا نه؟! اصلاً کیفیت این مسئله و طرح این مبنا پیش من دارای اشکالاتی است که إن شاء الله آن را در بحث خودش خواهیم گفت اصلاً این مبنا یک مبنا جعلی و ساختگی است مگر اینکه ما به یک معنای دیگری حمل بکنیم.

**إِذْ لَا رَيْبَ لِأَحَدٍ أَنَّ الصَّادِرَ عَنِ الْوَاجِبِ بِالذَّاتِ عَلَى رَأْيِهِمْ إِحْدَى تِلْكَ الْجِهَاتِ كَوُجُودِ الْمَعْلُولِ وَغَيْرِ ذَلِكَ كَالْمَاهِيَةِ وَالْإِمْكَانِ وَالْوُجُوبِ بِالْغَيْرِ إِنَّمَا صَدَرَ بِالْعَرَضِ بِلَا سَبَبٍ ذَاتِيٍّ.**



شکی نیست آن که صادر از واجب به ذات است روی کلمات این بزرگان، همه این جهات نیست یکی از این جهات، صادر اول است و بقیه اینها مجعول بالعرض هستند. آنچه که صادر اول است وجود معلول است اما غیر از این جهت از سایر جهات مثل جهت ماهیت داشتن، جهت امکان داشتن، جهت وجوب بالغیر داشتن، اینها تمام مجعول بالعرض هستند و سبب ذاتی ندارند یعنی جعل به اینها تعلق نگرفته است جعل به وجود تعلق گرفته است وقتی که جعل به وجود تعلق گرفت مثل اینکه اصغر آقا با صغری خانم باهم ازدواج می کنند آنچه که حاصل ازدواج است یک پسر کاکل زری است آن حاصل ازدواج است یعنی وقتی که آن مخدره فارغ شد ابوت متولد می شود بُنوت متولد می شود نوه و نتیجه و پسر همسایه متولد می شود. اینها دیگر چیزهایی است که اصغر آقا اینها را جعل نکرده است اصغر آقا چیز دیگری را جعل کرده است! اینها مجعول بالذات نیستند وقتی که این آقا از شکم مادر متولد شد اینها یکی یکی خودبه خود - این اصغر آقا بخواهد یا نخواهد - مجعول می شوند متنها مجعول بالعرض می شوند.

و إِلَّا لَزِمَ إِمَّا صُدُورُ الْكَثِيرِ عَنِ الْأَمْرِ الْوَحْدَانِيِّ أَوْ التَّرَكِيبِ فِي الْمَوْجُودِ الْأَوَّلِ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا عَظِيمًا.

اگر ما قائل باشیم این مسائل مجعول باشد لازم می آید یا صدور کثیر از امر وُحدانی که با قاعده «الواحد لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِد» که البته اینجا دوتا قاعده هست؛ یکی «الواحدُ لَا يَصْدُرُ إِلَّا عَنِ الْوَاحِد» و یکی «الواحدُ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِد» این دوتا قاعده است حالا این بحثش بعد است و خیلی هم طولانی است. یا این مسئله هست. یا اگر بگوییم که همین ها منشأ ذاتی دارند ترکیب و یا ترکیب در موجود اول به وجود می آید که تعالی عن ذلک علواً کبیراً عظیماً.

و بِالْجَمَلَةِ الْقَدَمَاءُ لَهُمُ الْغَاوُ وَ رَمُوزٌ وَ أَكْثَرُ مَنْ جَاءَ بَعْدَهُمْ رَدَّ عَلَى ظَوَاهِرِ كَلَامِهِمْ وَ رَمُوزِهِمْ إِمَّا بَجَهْلِهِ أَوْ غَفْلَةٍ عَنِ مَقَامِهِمْ أَوْ لِفِرْطِ حُبِّهِ لِرِئَاسَةِ الْخَلْقِ فِي هَذِهِ الدَّارِ الْفَانِيَةِ.

قدماء کلامشان دارای رموزی است و افرادی که بعد از اینها آمدند اینها ظواهر کلام و رموز اینها را گرفتند و به جهت اینکه با آن منویاتشان در این دار فانیه خیلی وفق می دهد اینها آمدند آن مسائلی را که قابل برای تأویل هست می گیرند تا آن مسائل حقیقی را... که بتوانند در اینجا بر رقاب مردم حکومت کنند.

وَ طَائِفَةٌ مِمَّنْ تَأَخَّرَ عَنْهُمْ اغْتَرَّوْا بِظَاهِرِ أَقْوَابِهِمْ وَ اعْتَقَدُوا تَقْلِيداً لِأَجْلِ اعْتِقَادِهِمْ بِالْقَائِلِ وَ صَرَّحُوا الْقَوْلَ بِالِاتِّفَاقِ وَ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا؛ وَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ الْمَتَّبِعَ هُوَ الْبَرَهَانُ الْيَقِينِيُّ أَوْ الْكَشْفُ.

اینها گول خورند اینها معتقد شدند و از باب اعتقاد آنها به قائل اینها مقلد بودند تصریح قول به اتفاق کردند

### منظور از کشف حقیقی و صحیح

واقعاً اینجا عجیب مرحوم آخوند می فرماید! می فرماید: یا باید شما از روی برهان و علم به یک مسئله برسید یا کشف شما کشف حقیقی باشد و کشف صحیح باشد کشف حقیقی و کشف صحیح یعنی هیچ کدام از

این دوتا نتوانند دیگری را دفع کند. هرکدام از این دوتا بتوانند دیگری را تعریف کند. واقعاً اگر ما در مبانی خودمان و در حرکات خودمان؛ حرکات اجتماعی، حرکات شخصی، ارتباطات خودمان، همیشه به این دو مطلب پای بند باشیم یا برهان یقینی بیاوریم برهان یقینی! چقدر فرمودند، روایت داریم: تا هفتاد دفعه فعل مؤمن را حمل به صحت کند و... این به خاطر همین است.

## ظن و حدس ریشه تمام گرفتاری‌ها و مشکلات

تمام گرفتاری‌ها که پیدا می‌شود، تمام مشکلاتی که پیدا می‌شود به اعتقاد من، ۹۹ درصد، ۹۸ درصد به خاطر این است که متبع همه‌اش برای ما ظن است! ای کاش فقط ظن بود، حدس است! فقط یک تخمین است فقط یک تخیل است! آقا این حرف را زده است! آقا این کار را کرده است! منظورش این بود. همه‌اش خیال، در خیال، در خیال، درحالی که ما خیلی راحت می‌توانیم، خیلی راحت می‌توانیم به یقین برسیم اما این راحتی را ما انجام نمی‌دهیم راه سخت را می‌پیماییم و پدر خود و بقیه را درمی‌آوریم و براساس ظن عمل می‌کنیم. خیلی راحت، خیلی راحت، انسان می‌تواند به یقین برسد به آنچه که برای او موجب اطمینان است برسد اما همین طوری در تخیلات هست! واقعاً کلام مرحوم آخوند در اینجا بسیار کلام متینی است.

و لم يعلموا أَنَّ المتبع هو البرهانُ اليقينيُّ أو الكشف و أَنَّ الحقائق لا يُمكنُ فهمُها عن مجردِ الألفاظ  
فإنَّ الاصطلاحاتِ و طبائعِ اللغاتِ مختلفةٌ.

ایشان اینجا این طور کشف را فرمودند تا اینکه بخواهند بفرمایند که فلسفه یک مبنای جدای از حقایق نیست.

## معنای فلسفه

فلسفه عبارت است از ادراک حقیقت وجود و حقیقت ربط وجود و تعلق وجود، آن ادراک به هر نحوی که می‌خواهد باشد برای ما فرق نمی‌کند حتی این را هم خدمتتان بگویم که حتی متابعت معصوم علیه السلام هم گرچه تنجز می‌آورد، کلام معصوم عصمت دارد، اما محدودیت آن در محدودیت برهان یقینی است چون کشف که نیست. کشف این است که آن حقیقت آن کلام برای خود انسان روشن بشود.

مثلاً امام علیه السلام بفرمایند: بعد از مرگ قضیه این طور هست! خب، انسان یقین دارد و می‌گوید: مطلب این است. ولی برای ما کشف که نمی‌آورد. اما این برهان یقینی باشد. چرا؟

## تعریف برهان یقینی

برهان یقینی آن است که در محدوده عقل و محدوده ذهن جای شبهه باقی نمی‌گذارد و وقتی که من

بدانم امام علیه السلام در جلوی من، مخاطب من، این را بفرماید این برهان یقینی بر عصمت این کلام موجود است اما به مرحله کشف نرسیده است.

حالا از شما سؤال می‌کنم آیا با وجود این روایاتی که ما داریم می‌توانیم این برهان یقینی را نسبت به مبانی اعتقادی تحصیل کنیم؟! کشف که نداریم. لذا خیلی از مسائل اینجا مورد تأمل قرار می‌گیرد. امام علیه السلام به ابی بصیر یک مطلب را فرموده است لعل اینکه او اشتباه کرده و به ما نرسانده است.

### مبنای حجیت خبر در اعتقادات

اینجاست که آن مبنای اصولی ما است که در اعتقادات خبر یا باید متواتر باشد یا باید به نحوی باشد ولو واحد که هیچ شکی در سند و در دلالت او وجود نداشته باشد و ما خبر واحد نداریم. شما چه خبر واحدی دارید که با پنج واسطه یا شش واسطه یکی از اینها یک «واو» را اشتباه بگویند، یک کلام را اشتباه بکنند، یک حرف را اشتباه بگویند. با اینکه ما در زمان حیات خودمان و مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - تجربه کردیم حتی در زمان خودمان تجربه کردیم؛ من دارم یک حرفی را اینجا می‌زنم طهران یک‌طور دیگر نقل می‌شود! آقا من چه موقع این حرف را زدم؟ آنجا یک‌طور دیگر نقل می‌شود! من دارم می‌گویم: این‌طور، وقتی که از شخص سؤال می‌کنم خب چه گفتیم؟! می‌گویند: یک‌طور دیگر است! [می‌گویم که] آقا من این‌طور گفتم!

چند شب پیش مشهد بودیم یک مطلبی را می‌خواستیم به گوش رفقای مشهد برسانم به آن شخصی که کنار دست من بود گفتم: قلم و کاغذ در بیاور و بنویس! چون می‌دانم این بنده خدا آدم صادقی است ولی جائز الخطاست. یک برداشت دیگری می‌کند بعد می‌رود آن را می‌گوید. بعد طرف [می‌شنود] مسئله به هم می‌ریزد. آن نتیجه‌ای که ما می‌خواهیم بگیریم، نمی‌گیریم. گفتم: قلم! گفت: می‌گویم! گفتم: قلم و کاغذ در بیاور و بنویس! او هم درآورد [گفتم که] این، این، این، تا اینجا، این را برو بگو! نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد.

شخصی در منزل از یک شخصی پیغامی آورده بود. [به] اهل بیتمان گفتم: برو این را بگو! بعد یک‌خرده گذشت - یک دقیقه، دو دقیقه - گفتم: چه می‌گویی؟ گفت: می‌گویم دیگر! گفتم: آن که می‌گویی را بگو! گفت: گفتم: این را که من نگفتم! ببین در عرض دو دقیقه، آن که من گفتم «و» داخلش نبود! گفتم: برو قلم و کاغذ بیاور! اینکه من می‌گویم بگو! التفات می‌کنید!

حالا ما می‌خواهیم یک مطلبی [را عمل کنیم] یک وقتی مسائل مربوط به مسائل طهارات و نجاسات و امثال ذلک باشد ما در این مسائل مشکل نداریم گرچه در اینجا [هم] باید دقت کنیم. یک وقتی مسئله مسئله اعتقادی است، آیا در یک مسئله اعتقادی می‌توانیم ما به این روایات عمل کنیم یا نمی‌توانیم؟! اینجاست که آن مبنای ما اینجا پیدا می‌شود یا باید متواتر باشد یا باید به نحوی باشد که قطعی‌الصدور و الدلاله باشد و این

قطعی الصدور و الدلاله جز اینکه انسان از زبان امام علیه السلام بشنود امکان ندارد! هیچ امکان ندارد! اُبی بصیر اشتباه می کرد. بنده هم اشتباه می کنم! خیلی آدم خوبی است و از اصحاب است، قبول داریم. یک وقت این خبر را حضرت ابوالفضل به آدم می دهد که خودش تالی تلو معصوم است خب حرفی نداریم. حضرت علی اکبر علیهما السلام می دهد هیچ! او مثل خود امام است. یک وقتی نه، خبر را زُراه می دهد بسیار خوب، صحیح، درست، فرد ثقه، شیعه، اهل ولاء، این را قبول داریم ولی صحبت در چیست؟! من می خواهم الآن این کلام را مرجع برای مبانی قرار بدهم، این نمی شود! اینجا دیگر مسئله اشکال پیدا می شود. این یک مسئله ای است که باید دقت بکنیم! تمام مسائلی که پیدا شده و اختلافات، از عدم توجه به این مطلب پیدا شده است.

تلمیذ: ببخشید این تواتر که می فرمایید باید حد تواتر در مکان و زمان و....

استاد: بله دیگر، تواتر لفظی و یا تواتر معنوی. یک تواتر حتی معنوی اش هم باشد اشکالی ندارد. مثلاً سی نفر سی تا کلام نقل می کنند ولی وقتی انسان کلمات را نگاه می کند در خود معنا اضطراب نمی بیند. اضطراب نیست!

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در منزل یک بنده خدایی نزدیک منزل ما نشسته بودند داشتند راجع به مسئله جنگ صحبت می کردند و داخل حیاط هم بود در تابستان. جداً عرض می کنم! آقا وقتی که صحبت ایشان تمام شد دو جور که حرف نزدند، یک صحبت کردند! من قطعاً در آن مجلس گفتم که ایشان حجت را بر همه تمام کردند و نظر خودش را نسبت به این مسئله گفتند. یک عده گفتند: دیدید آقا جنگ را تأیید کرد. عجب! خدایا خیلی عجیب است! چون صحبت به یک نحوی هست که هر شخص آن برداشت خودش را و آن مرتکبات ذهنی خودش را در قبال این صحبت قرار می دهد و صاف و خالص نمی گیرد! با آن ذهنیات، یک حرکت سر، یک اشاره، یک تأمل، یک پس و پیش، اینها همه می آید و برای آن شخص [موجب می شود که] بگوید: دیدی [آقا جنگ را تأیید کرد]. در حالی که برای من و یک عده دیگر قطع بود که مسئله غیر از این است. آنهایی که در زمان امام صادق علیه السلام هستند آنها هم همین طور هستند چه فرقی می کند؟! هیچ تفاوتی ندارد! لهذا ما می گوئیم: تواتر! اگر من در این مجلس نبودم - حالا من که بودم - و افراد از این مجلس بیرون می آمدند به این می گفتم: نظر آقا راجع به این مسئله چه بود؟! می گفت. [از دیگری می پرسیدم] نظرش فرق می کرد! اینجا این کلام آقا برای من دیگر حجیت ندارد. این را من می خواهم بگویم که دیگر حجیت ندارد چون نظر متفاوت است! فقط در جایی همه افراد مجلس که می آیند با هر عقیده و هر فکری یک مطلب را بگویند گرچه الفاظ فرق کند عیب ندارد ولی یک مطلب را بگویند. اینجا است که می گوئیم: تواتر [است]!

و أَنَّ الْحَقَائِقَ لَا يُمَكِّنُ فَهْمُهَا عَنْ مَجَرِّدِ الْأَلْفَاظِ فَإِنَّ الْأَصْطِلَاحَاتِ وَ طِبَائِعَ اللُّغَاتِ مُخْتَلَفَةٌ.

حقائق را نمی شود فهمید. طبیعت های لغات مختلف است هر کسی ممکن است یک قسم برداشتی

داشته باشد و آنچه را که ما فیه مقصود است نتواند برساند.

اللهم صل على محمد و آل محمد